موضوع هفته

یک سال گذشت

نیلوفر منصوریان

هنوز عقربه‌ها بر روی ساعت ۱۲ شب قرار نگرفته بود که این خبر در ستاد انتخابات وزارت کشور پخش شد «محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور ایران شد.» منبع خبر یکی از روزنامه‌های صبح بود که بدون آغاز شمارش آرا و اعلام آن از سوی وزارت کشور این خبر را به‌عنوان تیتر یک خود انتخاب کرده و بر روی سایت خود قرار داده بود. به این ترتیب خبرنگاران حاضر در ستاد انتخابات وزارت کشور جمعه‌شب خود را با چشم دوختن به صفحه مانیتور بزرگ طبقه همکف ساختمان وزارت کشور به صبح رساندند تا شاید نمودارهای روی صفحه تکلیف رقابت انتخاباتی بین هاشمی‌رفسنجانی و محمود احمدی‌نژاد را روشن سازد. و سرانجام صبح کفه ترازوی آرا به نفع شهردار سابق تهران سنگینی کرد و او با ۱۷ میلیون و ۲۴۸ هزار رای و با اختلاف ۶ میلیون و ۷۸۸ هزار و ۸۱ رای با هاشمی‌رفسنجانی، کلید طلایی کاخ ریاست‌جمهوری را تصاحب کرد و به این شکل خبر ساعت ۱۲ جمعه‌شب آن روزنامه صبح تعبیر شد. این انتخاب نتیجه مرحله دوم انتخابات ریاست‌جمهوری ایران در سوم تیر ۱۳۸۴ بود؛ اولین انتخابات دومرحله‌ای در تاریخ ۲۷ ساله انقلاب اسلامی ایران. اما پیش از آن ستاد انتخابات وزارت کشور روزهای پرکاری را پشت‌سر گذاشته بود. ۴ روز سخت کاری برای ثبت‌نام از ۱۰۱۰ کاندیدای ریاست‌جمهوری که از بیستم اردیبهشت تا ۲۴ اردیبهشت ۸۴ ادامه داشت. همان روزهایی که تب و تاب رئیس‌جمهور شدن مردانی را از گوشه و کنار ایران برای ثبت‌نام در نهمین انتخابات ریاست‌جمهوری به ساختمان وزارت کشور در میدان فاطمی تهران کشاند. یک ماه بعد اولین مرحله انتخابات در ۲۷ خرداد برگزار شد؛ همان روزی که سیدمحمد خاتمی با لبخندی بر لب روبه‌روی دوربین خبرنگاران حاضر در ستاد انتخابات قرار گرفت و اظهار امیدواری کرد که آخرین انتخابات دوره وزارت کشور دولتش مورد قبول ایران قرار گیرد. او همچنین گفت که امیدوار است آنچه که به دست رئیس‌جمهوری بعدی می‌سپارد زمینه را برای پیشبرد امور فراهم کند. یک روز پس از آن نتیجه اولین مرحله نهمین انتخابات ریاست‌جمهوری اعلام شد که به موجب آن سهم اصلاح‌طلبان ۱۶ میلیون و سهم محافظه‌کاران ۱۱ میلیون رای بود. با این حال انتخابات به مرحله دوم کشیده شد تا اولین انتخابات دومرحله‌ای در تاریخ جمهوری اسلامی ایران رقم بخورد، رقابت انتخاباتی با رقابت دو کاندیدا. به همین دلیل سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهوری سابق یک‌بار دیگر سوم تیر ۸۴ در وزارت کشور حاضر شد تا برای دومین‌بار رای‌اش را به صندوق ۶۶۳ وزارت کشور برای انتخاب جانشین خویش بریزد. اما حضور رئیس‌جمهوری سابق این‌بار متفاوت با ۲۷ خرداد بود. شاید از آن‌رو که دو روز پیش از آن طی نامه‌ای به وزرای کشور، اطلاعات و دادگستری نسبت به رفتارهای تخریبی و خلاف اخلاق در مرحله دوم ابراز نگرانی کرده بود. او همچنین همان روز گفت که اگرچه این دوره ریاست‌جمهوری پایان می‌یابد، ولی اگر آدم بداند به چه کسی این مسئولیت را تحویل می‌دهد، خیالش راحت‌تر می‌شود. به این ترتیب روزشمار نهمین انتخابات ریاست‌جمهوری سوم تیر ۸۴ با انتخاب محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری پایان یافت و در حالی که هنوز عقربه‌های ساعت بر روی عدد ۲ بامداد قرار نگرفته بود، نمودارهای نقش بسته بر روی مانیتور بزرگ نصب شده در ستاد انتخابات وزارت کشور دولت خاتمی، پیروزی شهردار سابق تهران را به نمایش گذاشت. شنبه ۳ تیر ۱۳۸۵ یک سال از آن شب پرخبر در وزارت کشور می‌گذرد. از آن شب که تا صبح به انتظار پایان شمارش آراء نشستیم.

ته‌بلیتی مانده در دست ما

محمدجواد روح

خیلی وقت‌ها، وقتی می‌خواهیم از گذشته حرف بزنیم، می‌گوییم: «مثل اینکه همین دیروز بود.» اما من این جمله آمیخته به افسوس را برای انتخابات ریاست‌جمهوری ۸۴ به کار نمی‌برم. شاید این یک سال به سرعت یک روز گذشته باشد، اما فاصله میان آن فضا و آن روزها با امروز تن به سال‌ها می‌زند. آن روزهایی که سیل مطالبات از هر زاویه و هر جناحی مجال طرح می‌یافت. یکی ۱۶ سال گذشته را زیر سئوال می‌برد، آن یک نام کسانی را در کابینه‌اش می‌برد که ۲۷ سال در جمع حذف‌شدگان بودند، سومی سخنانی می‌گفت که سال‌ها از او شنیده نشده بود، چهارمی هوای تازه را نوید می‌داد و پنجمی کمک‌های نقدی. یکی هم بود که چنان لباس نظامی‌گری را کنار گذاشته و کت و شلواری شیک‌تر از دیگران پوشیده بود که نمی‌توانستی تصور کنی که لباس فرم او هیچ‌گاه جز این بوده باشد. آن حرف‌های رنگارنگ و صریح، آن انتقادهای فراموش نشدنی و آن گفته‌های مثال‌زدنی اینک پس از یک سال چنان دور از ذهن است که گاه از خود می‌پرسم: «واقعاً چنان روزهایی را گذرانده‌ایم؟» در آن روزها کاندیدای من و بسیاری از روزنامه‌نگاران، دانشجویان و اهالی فرهنگ و سیاست که هنوز دل در گرو اصلاحات داشتند، سخنانی می‌گفت که اگر حرف‌های سایر کاندیداها را بتوان امروز باز گفت، آنها را نمی‌توان. دکتر معین می‌گفت که می‌خواهم معاونت حقوق بشر راه بیندازم. اعضای نهضت آزادی و استادان کنار گذاشته دانشگاه را به دولت آورم. از سهم زنان و قومیت‌ها در کابینه می‌گفت. او می‌گفت و امثال من می‌شنیدیم که قرار است علیرضا رجایی در کابینه باشد، غلامعباس توسلی هم. حتی مهندس عزت‌الله سحابی. شیرین عبادی را هم گفته بودند و خودش نپذیرفته بود. حرف‌ها بود که می‌آمد و ما می‌شنیدیم و البته خوشمان می‌آمد. اما حسی بود که می‌گفت، «اگر پیروز شود و نتواند چه؟» این پرسش را بارها از او می‌پرسیدند. نه آنکه صادق نباشد، اما واقعیت‌ها سخت‌تر از آن بود که دود شود و به هوا رود. شاید امروز که او به هر علت رئیس‌جمهوری ایران نیست، مشکل‌تر بتوان درباره محتوای شعارها و وعده‌هایش سخن گفت؛ اما این نکته را نمی‌توان ناگفته گذاشت که او و همفکرانش جامعه نخبگان کشور را به چالش کشیدند. آرامش شکل گرفته در فضای ذهنی نخبگان جامعه از پس انتخابات دوره دوم شوراها تا هفتمین دوره مجلس که می‌گفت «بگذار تمام شود» با فعالیت معین و حامیانش بود که از میان رفت. در روزهای آخر مانده به انتخابات، کسان بسیاری را می‌توان نام برد که ناگهان دچار تغییر شدند. تغییر البته آن زمان سریع‌تر و شدیدتر شد که دور دوم انتخابات رسید و جامعه نخبگان خود را در برابر دو گزینه دید: یکی که نماد تغییراتی معکوس در روند دموکراتیزاسیون و لیبراسیون جامعه ایرانی بود و آن یک که هر که بود، دست‌کم نشانی از ثبات با خود داشت. برای امثال من البته قضاوت نخبگان به میدان آمده در میان این دو گزینه قابل درک بود. اما پرسش آنجا بود که چرا این تصمیم این‌سان دیر گرفته شد تا آن‌سان بی‌تاثیر بماند؟ پرسش‌ها از پس یک‌سال همچنان باقی است. چه در مورد آنچه نامزد ما دکتر معین می‌گفت و چه در مورد منتقدان او که چه سود داشت نقدهایشان و چه در مورد حامیان که حمایتشان نوشداروی پس از مرگ سهراب بود. این پرسش‌های پیاپی امروز هم با ما همراه هستند. مرزهایی را شکل داده‌اند که قبل از این، تا این حد پررنگ نبود: چه «مشارکتی»، چه «تحریمی» هر دو از مرز صفت بودن گذشته‌اند و به برچسب بودن رسیده‌اند. آن تلاطم همچنان پابرجا است و توجیهات آن روزها، گرچه دیگر با لحن کنایه و گلایه، همچنان با ما است. این توشه اما ما را به آن روزها نزدیک نمی‌کند. گویی نمایشی بود که پایان گرفت و اینک ته‌بلیتی از آن برای ما مانده است. چه برای ما مشارکتی‌ها و چه برای تحریمی‌ها. نمایشی که نمی‌دانیم اکران دیگری هم خواهد داشت یا نه؟

انتخابات ۸۴ و حلقه مفقوده اخلاق

رضا خجسته‌رحیمی

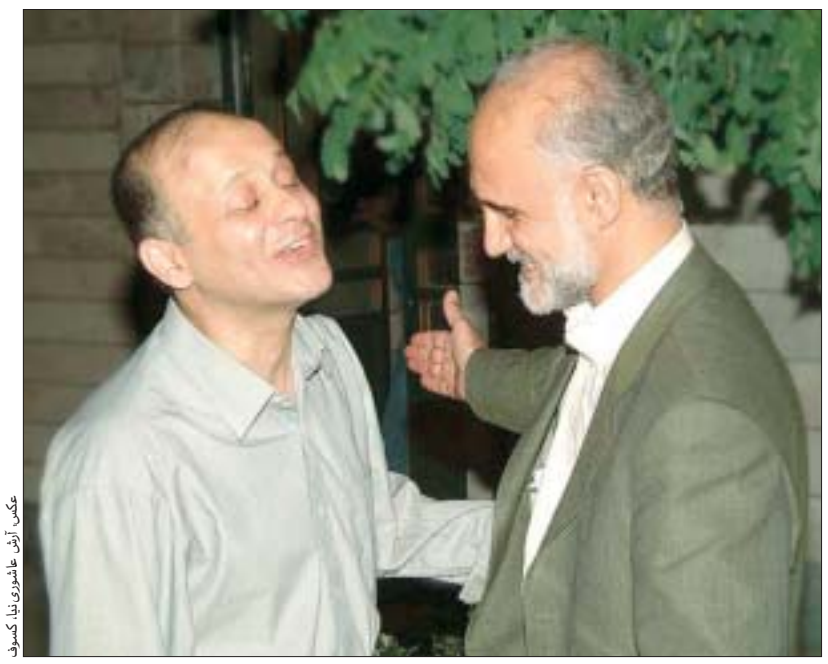

عکس: آرش هاشموری/نیا کسوف

اکنون در آستانه یک‌سالگی نهمین انتخابات ریاست جمهوری قرار داریم. به دیگر سخن از آن زمان که حکم تقدیر به نشستن محمود احمدی‌نژاد بر صندلی ریاست جمهوری افتاد و اصلاح‌طلبان دوم‌خردادی به خارج از حکومت هدایت شدند، یک سال می‌گذرد. برخی بر این اعتقادند که این ربع دوره از ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد برای آنها به سختی گذشته است و این روزها را با دوران ریاست جمهوری آن «سید خندان» مقایسه می‌کنند. اما من چنین احساسی ندارم و این یک سال را به مثابه چشم‌برهم‌زدنی می‌بینم که گویی پس از انتخابات چشم‌ها را بسته‌ایم و اکنون که از این «خواب اصحاب کهف» بیدار شده‌ایم، یک سال گذشته است. بنابراین و طبیعتاً چنان نمی‌اندیشم که به واسطه انتخاب احمدی‌نژاد، سالی سخت بر ما گذشته و ابواب گشوده نعمت نیز به روی ما بسته شده باشد. اما باید اعتراف کنم که یک سال پس از این انتخابات و در حالی که فضای «مشارکتی - تحریمی» را فعال و شرایط و فضای انتخاباتی را به صورت «فریزشده‌ای» پابرجا می‌بینم، سخت متحیر و مبهوت و دل‌نگرانم. چرا که به واقع انتخابات گذشته، صحنه‌ای از سیاست را در ایران سامان داد که در پی نظاره آن، من به عمر کوتاه خود، سیاست را تا بدین حد بی‌اخلاق (و به قول بزرگترها «بی‌پدر و مادر») ندیده بودم و از همین روی از پابرجا ماندن آن فضا و زنده ماندن خاطره‌اش ناخرسندم. برای افرادی که دنیا را از دریچه تنگ اخلاق نگاه می‌کنند و به درست یا اشتباه توقع آن دارند که چرخ سیاست نیز بر همین مدار بچرخد، یک سال پیشتر، هوای شهر بسیار آلوده بود و سرفه‌های مداوم، نفس کشیدن را به سختی ممکن می‌نمود. برای رای جمع کردن آن‌قدر توجیه و تاکید می‌شنیدیم و کاندیداها برای اینکه دلفریب‌تر ظاهر شوند، آن‌چنان وعده‌های خیالی می‌دادند که باور کردن آنها، توهینی بود به شعور خود. در آن انتخابات، به تاسف باید گفت که دروغگویی و دروغ‌زنی سکه رایج شده بود. رضا علیجانی در روزهای پس از انتخابات و در میانه یک سخنرانی به درستی از به‌اوج رسیدن بی‌اخلاقی در این انتخابات سخن گفت و از همگان پرسید که آیا با این انتخابات پرونده سیاست در ایران مختومه اعلام می‌شد که با همدیگر چنین کردیم و برای یک برگه رای چنین حرمت یکدیگر را شکستیم. این فضا اما همچنان باقی است و چند روز پیشتر از قول علیرضا رجایی نیز خواندم که در مصاحبه‌ای از پابرجا بودن این شکاف سخن گفته بود و اکنون من نمی‌دانم که آیا تا قیام قیامت حرکت بر همین مدار باید باشد! یادم نمی‌رود که در زمان انتخابات آنگاهی که عده‌ای از روی کار آمدن فاشیسم سخن می‌گفتند و بنابراین از تشکیل جبهه‌ای در برابر فاشیسم نیز سخن به میان می‌آوردند، متعجبانه از خود می‌پرسیدم که اینها از کدام فاشیسم سخن می‌گویند که اکنون با ایستادن در پشت سر هاشمی می‌خواهند به مقابله با آن بپردازند؟ آن روزها گذشت و اکنون که از آنها می‌پرسند (مصاحبه شرق با بهزاد نبوی) پس این فاشیسم چه شد، می‌گویند که شرایط بین‌المللی به آنها اجازه نداد تا فضا را در داخل ببندند... و این سئوال در گوشه ذهن باقی می‌ماند که آیا شما سیاستمدارید و با این حال نتوانستید در همان زمان انتخابات تحلیل کنید که شرایط جهانی، اجازه بستن و زدن در داخل کشور را نمی‌دهد یا اینکه سعی می‌کردید در پشت این تحلیل‌ها رایی را به حساب خود واریز کنید؟ و باز این سئوال در ذهن باقی می‌ماند که آخر آنها چرا از یک طرف بر صداقت اخلاقی خود پای می‌فشردند و از سوی دیگر...

سخن را با گفته‌های کولاکوفسکی روشنفکر لهستانی پی می‌گیریم. او از پروانه‌ای یاد می‌کرد که در برابر یک پرنده برای اینکه طعمه او نشود، می‌گفت: «من که پروانه نیستم، برگی پژمرده‌ام» و همچنین از زنبوری معمولی که می‌کوشد، نگهبان کندو را فریب دهد و خود را به جای زنبور عسل جا بزند و بنابراین می‌گوید: «باور کن که من زنبور عسل هستم.» کولاکوفسکی با نگاهی به این دو مثال می‌گوید: «عمل پروانه را می‌پسندیم چرا که با تظاهر به برگ بودن، در تلاش نجات جان خویش در برابر پرنده‌ای است که احتمالاً می‌خواهد او را ببلعد، اما از رفتار زنبور مشمئز می‌شویم چرا که می‌خواهد با حیله و فریب به درون کندو راه یابد.» این روشنفکر لهستانی با مذمت دروغگویی از نوع دوم آن چهار پند و نصیحت را با ما در میان می‌گذارد که اکنون تامل در آنها خالی از لطف نیست: «نخستین درس این است که جداً باید بکوشیم تا به خودمان دروغ نگوییم (خودفریبی نکنیم). درس دوم اینکه خودتوجیهی که بنا است تزویر ما را شایسته احترام سازد، اگر احیاناً در جهت منافع خصوصی ما باشد، همواره سوءظن برانگیز است. درس سوم اینکه بهتر است از یاد نبریم دروغگویی عملی اخلاقاً ناصواب است. درس چهارم اینکه دروغگویی در بسیاری از مواقع به زیان دیگران تمام می‌شود، اما در بیشتر مواقع به خود دروغگو لطمه می‌زند، زیرا او را از درون تهی و تباه می‌کند.» بگذریم از این داستان که حدیثی طولانی است. یک سال از نهمین انتخابات ریاست جمهوری گذشته است. «تحریمی‌ها» و «مشارکتی‌ها» چرا نمی‌توانند به یک نقطه مشترک برسند؟ اختلاف بر سر چیست؟ شفاف باشیم و صادق. واقعیت را بگوییم.

اتفاق هفته

مسئله برگزاری تجمع

پروین بختیارنژاد

سال‌ها است مردم و سازمان‌های غیردولتی در سراسر جهان بهره‌مند از حق برگزاری تجمعات قانونی هستند و نیز برپایی تجمعات مسالمت‌آمیز یکی از ابزارهای NGOها به شمار می‌آید تا از آن طریق بتوانند مطالبات و منویات خود را به مسئولان تفهیم و آنان را متقاعد به اجرای خواسته‌های خود کنند. از آنجایی که تاکنون حق برگزاری تجمعات به‌رغم تصریح قانون اساسی بر محق بودن مردم در این خصوص به‌اجرا درنیامده است چرایی به اجرا درنیامدن این اصل قانون اساسی موضوعی مهم و قابل تامل است. شاید مهمترین دلیلی که می‌تواند بر این نادیده انگاشتن از طرف دولتمردان، مطرح شود، نگرانی از بروز پیامدهای ناخواسته از جمله احتمال بروز اغتشاش و ناامنی در این تجمعات باشد. اما موضوعی که در مقابل چنین استدلالی در ذهن می‌نشیند آن است که دولت‌ها در هر جامعه‌ای خصوصاً توسعه‌نیافته با دو نوع تجمع مواجه هستند.

۱- تجمعات بدون شناسنامه و بدون خواسته مشخص که می‌تواند جامعه را به اغتشاش و ناامنی بکشاند و در آن شرایط حکومت‌ها حق مقابله با آن تجمعات را برای خود محفوظ می‌دانند.

۲- تجمعاتی که برگزارکنندگان آن افراد شناخته شده یا سازمان‌های شناسنامه‌داری هستند که مطالبات و خواسته‌های مشخص دارند و می‌خواهند از بسترهای قانونی به منویات خود دست یابند. حال جا دارد این سئوال پرسیده شود که نگرانی از این تجمعات به چه دلیل است؟ بهمن کشاورز رئیس کانون وکلا در این خصوص می‌گوید: «اثبات قید مخل به مبانی اسلام در اصل ۲۷ قانون اساسی که به عنوان یکی از عوامل غیر قانونی بودن تجمع‌ها ذکر شده، پیش از برگزاری راهپیمایی و اجتماع امکان‌پذیر نیست.» وی در ادامه می‌افزاید: «از ظاهر اصل ۲۷ قانون اساسی چنین استفاده می‌شود که همگان حق برگزاری اجتماع و راهپیمایی بدون سلاح را دارند. اگر پیشاپیش از طرف راهپیمایان یا سران و سازمان‌دهندگان آنها دستوری صادر شده است که مراجع صالح قانونی آن را مخل به مبانی اسلام تشخیص دهند، آنگاه ممانعت از این راهپیمایی امکان‌پذیر خواهد بود.» همچنین محمد سیف‌زاده حقوقدان و عضو کانون مدافعان حقوق بشر نیز در این باره چنین می‌گوید: «طبق اصل ۲۷ قانون اساسی و ماده ۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر برگزاری هرگونه تجمعی از حقوق حقه مردم است و اینکه گفته شود برگزاری تجمع نیازمند اجازه از فلان وزارتخانه و مقام است، غیرقانونی و فاقد جنبه حقوقی است.» سیف‌زاده در مورد احتمال ضرب و شتم افراد در تجمع‌ها می‌گوید: «ضرب و شتم افراد در تجمع‌ها از موارد عمومی جرم است و مدعی‌العموم باید وارد موضوع شود. در این‌گونه موارد نیازی نیست که شاکی خصوصی وجود داشته باشد تا جرمی قابل تعقیب باشد.» جبهه مشارکت نیز طی بیانیه‌ای با دفاع از اصل برابری جنسیتی و لزوم اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز و نیز با تاکید بر حق قانونی شهروندان در برپایی تجمعات و بیان مطالبات و اعتراضات خود نحوه برخورد با شرکت‌کنندگان در تجمع زنان را زیر سئوال برده و نیز از مهم‌ترین شاخص‌های توسعه‌یافتگی کشورها را تحقق برابری جنسیتی دانسته و بر آن است با رفع موانع حقوقی و قانونی متناسب با شرایط زمانی و مکانی و بعضاً با اعمال تبعیضات مثبت زمینه برابری شهروندان فارغ از جنسیت آنان در برخورداری از حقوق شهروندی و فرصت‌ها و امکانات را فراهم کند. جبهه مشارکت در ادامه این بیانیه یکی از گام‌های اساسی در جهت حل مشکلات زنان ایران را رفع تبعیض از نیمی از جامعه، بازنگری و تغییر در قوانین مدنی کشور عنوان کرده است.